

ارزش‌های هنجار ساز اسلام سیاسی و چالش تکوین هنجاری نظام وستفالیایی در آسیای جنوب غربی

سجاد بهرامی مقدم*

۲۸۷



فصلنامه
پژوهش‌های
روابط بین‌الملل،
دوره نهم، شماره
پیاپی سی و پنجم،
زمستان ۱۳۹۸
ویژه‌نامه تحولات
منطقه‌ای و
بین‌المللی

چکیده

گسترش هنجار حاکمیت ملی از اروپای غربی و پیامدهای آن به شکل‌گیری دولت‌های ملی مدرن و پیدایش سیستم منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی منجر شده است. شکل‌گیری و تکوین هنجار حاکمیت ملی در اروپای غربی از نیروهایی بوده است که در تکوین دولت‌های ملی مدرن به عنوان نوعی از سازمان یافتگی حیات سیاسی بشر ایفای نقش کرده است. به شکلی که تابعین حاکمیت‌های مختلف ملی به عنوان شهروندان و خارج از آن به عنوان بیگانگان تعریف شدند و مسئولیت حاکمیت‌های جداگانه ملی به تابعین محدود شد. گسترش هنجار حاکمیت ملی در مقیاس جهانی سبب بازتعریف سازمان‌های سیاسی پیشامدرن در شکل دولت‌های ملی شد، بر این اساس خلافت عثمانی به عنوان فرماسیونی پیشامدرن از سامان یافتگی به دولت‌های مدرن ملی تجزیه شد که در نتیجه آن سیستم بین‌المللی منطقه‌ای در جنوب غربی آسیا تکامل یافت که در آن الگوی رفتار بر خودیاری دولت‌های مستقل حاکم مبتنی است، از طرفی ارزش‌های دین اسلام به عنوان منشا هنجارهای وحدت بخش مشروعیت دولت‌های متفرق ملی را در این منطقه به چالش کشیده است و به پدیدار شدن کشمکش‌های بین اعتبار مرزهای ملی وستفالیایی و هنجارهای فراملی مشروعیت یافته از دین اسلام منجر شده است.

واژگان کلیدی: دین، هنجار حاکمیت ملی، دولت مدرن، نظام بین‌المللی، تکوین‌گرایی

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

* sajadbahrami@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نهم، پیاپی ۳۵، صص ۲۸۷-۲۱۳

مقدمه

حاکمیت ملی در تطور تحولات سیاسی اجتماعی ابتدا در اروپای غربی پدیدار شده و گسترش یافته است، ناسیونالیسم، حقوق بین‌الملل، اقتصاد سرمایه داری به مثابه نهادهایی در جامعه بین‌المللی در تعامل با هنجار حاکمیت ملی مدرن قرار گرفته و بر تکوین و تطور آن تاثیر گذاشته است، هم این طور ارزش ها و ایده های جریان ساز لیبرالیسم و سوسیالیسم حاکمیت ملی مدرن را به چالش گرفته و بازتعریف سامان دهی فرامسیون حیات بشر را جستجو کرده است. در آسیای جنوب غربی گسترش هنجار حاکمیت ملی مدرن متعاقب فروپاشی خلافت عثمانی رخ داد و به باز تعریف سامان دهی سیاسی در این گستره پرداخت که در این فرایند، میراث خلافت عثمانی به دولت های ملی مدرن تجزیه شد، دولت هایی که سیستم منطقه ای مدرن را در آسیای جنوب غربی شکل داده اند، سیستمی آنارشیک و خودیار و رقابتی که در آن مسائل ملی از قبیل امنیت ملی ذیل هنجار مشروعیت بخش حاکمیت های ملی جداگانه می بایست دنبال شود. از آغاز گسترش سیستم بین‌المللی مدرن به این منطقه، ایدئولوژی های معارض حاکمیت ملی دولت ها شامل سوسیالیسم، ایدئولوژی وحدت بخش پان عربیسم حاکمیت ملی مدرن را به چالش گرفتند، اما بیش از این دو ایدئولوژی، اسلام سیاسی به مثابه منبعی از ایده ها و ارزش های هنجار ساز به چالشی پایدارتر برای حاکمیت ملی مدرن در آسیای جنوب غربی تبدیل شده است، چالشی که پیامد تعارض ارزش های هنجار ساز اسلام سیاسی و هنجار حاکمیت ملی مدرن است، که تا حدودی مشروعیت بخش رفتارها و کردارهای فراملی بازیگران منطقه ای شامل دولت ها و گروههای اسلام گرا است که در تعارض با حاکمیت ملی گسترش یافته به این منطقه است، در ادامه با طرح چارچوب نظری به بررسی چالش هایی پرداخته می شود که ارزش های هنجار ساز اسلام سیاسی برای تکوین نظام وستفالیایی مدرن در منطقه آسیای جنوب غربی ایجاد کرده است.

چارچوب نظری

در نظریه سازه انگاری بیش از سایر نظریات روابط بین‌الملل بر معانی و ابعاد غیر مادی سازنده بازیگران تمرکز می‌شود. سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل کانون خود را از

معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند، توجه سازه‌انگاران از یکسو به انگاره‌های معنایی، قواعد و هنجارها و رویه‌ها و از سوی دیگر تاکید آنها بر نقش تکوینی و عوامل فکری است. والتز در «نظریه سیاست بین‌الملل» بر این است که این ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی است که رفتار واحدها را تعیین می‌کند و فشار ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی موجب می‌شود که دولت‌ها فارغ از ویژگی‌های درونی و یا هویتشان همگی رفتاری مشابه در سیاست بین‌الملل داشته باشند (Waltz, 1979). بر این اساس در واقع الزامات ساختاری و یا به عبارتی انگیزش بقا در آنارشی دولت‌ها را ناگزیر از تقلا قدرت به مثابه رفتاری یکسان می‌نماید (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۹۰).

ونت با نقد نظریه رئالیسم ساختاری والتز این دیدگاه را ارایه کرده است که سیاست بین‌الملل واقعی است که به شکل اجتماعی ساخته و پرداخته شده است و نت بین نیروهای مادی و نیروهای معنایی در حیات بین‌المللی تمایز قایل می‌شود و بر این باور است که هنگامی که بین نیروهای مادی و نیروهای معنایی تمیز قایل شویم می‌توانیم تبیین حیات اجتماعی را آغاز نماییم، ونت بر این است که جهان اجتماعی یک واقعیت است اما این واقعیت واقعی غیرمادی است و قابل شناخت است (ونت، ۱۳۸۴: ۲۲۱).

بر این اساس ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی یک واقعیت مادی و لایتغیر نیست بلکه یک واقعیت معنایی است یا یک فرهنگ است که به مثابه یکی از سه فرهنگ هابزی، لاکي و یا کانتی تکوین می‌یابد و هر کدام از فرهنگ‌های سه گانه آنارشی پیامدهایی متفاوت برای دولت‌ها در پی خواهد داشت (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۹۳). بنابراین ساختار آنارشی بیش از آنکه مادی باشد پدیده‌ای فرهنگی و معنایی است که بسته به غلبه هر کدام از فرهنگ‌های سه گانه، منطق‌هایی متمایز خواهد داشت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۵۱).

در فرهنگ هابزی دولت‌ها دشمنان یکدیگر تصور می‌شوند، در فرهنگ لاکي دولت‌ها برای یکدیگر به مثابه رقیب هستند و در فرهنگ کانتی نیز دولت‌ها برای یکدیگر به مثابه دوست هستند. با توجه به سه فرهنگ متفاوت از آنارشی سه منطق متفاوت از آنارشی نیز وجود دارد. ونت از سویی نیز بر این است که دولت‌ها به مثابه مهمترین بازیگران در سیاست بین‌الملل کنشگرانی عمیقاً اجتماعی هستند و منافع

دولت‌ها نیز درون زاد است به این معنا که منافع دولت‌ها چیزی مسلم و از پیش داده شده نیست بلکه برآمده از معانی بین‌الذلهانی است و همانگونه که معانی بین‌الذلهانی تغییر می‌نمایند، ارجحیت‌ها و منافع دولت نیز تغییر می‌کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۹۶).

ونت سعی در تبیین سیاست بین‌الملل دارد و آنگونه که اذعان می‌نماید این نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، تبیینی تکوین‌گرایانه از سیاست بین‌المللی است و برای درک سیاست خارجی دولت‌ها ارایه نشده است. اما پژوهشگران برای بررسی سیاست خارجی دولت‌ها، تکوین‌گرایی ونت را به کار بسته‌اند. بر این اساس هویت دولت‌ها چیزی است که در بستر تاریخی تکوین می‌یابد. هویت مهم‌ترین مولفه در تعیین سیاست خارجی دولت‌هاست. از دیدگاه وی، هویت خصوصیت و یا ویژگی‌ای است که دولت‌ها به عنوان کنشگران نیت‌مند دارند و موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری می‌شود. به عبارتی هیوت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگران از خود دارد و در چهارچوب جهانی خاص که به طور اجتماعی ساخته شده است، معنا پیدا می‌کند هویت کیستی دولت‌ها را تعریف می‌نماید و ارجحیت‌ها و منافع دولت‌ها را شکل می‌دهد، هویت دولت‌ها دستخوش تحول می‌شود و در پی آن رفتار بیرونی یا سیاست خارجی دولت‌ها نیز تغییر می‌نماید (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶). از دیدگاه ونت، هر کدام از دولت‌ها در نظام بین‌الملل، نوعی هویت دارند که به رفتار آنها در نظام بین‌المللی شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آنها را امکان‌پذیر می‌کند. این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، عاملی موثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

در مباحث سازه‌انگارانه می‌توان از دین به عنوان بخشی از هویت و منبع هویت در دنیای معاصر یاد کرد. یعنی گسترش اسلام سیاسی به عنوان منبع هویت برای برخی کشورها یا حتی گروه‌ها گردیده است. از نظر سازه‌انگاران، هویت‌ها و منافع به طور بین‌الذلهانی ساخته و از راه رویه‌ها و کنش‌ها انجام می‌شود. در واقع از نظر آنها هویت‌ها به این تعریف کمک می‌کنند که ما چه کسی هستیم و در مقابل چه کسانی باید محافظت شویم.

از نظر سازه نگاری دین بر سه اصل مبتنی است.

- ۱- سامانه‌ای از قواعد و به طور عمده قواعدی که راهنمای رفتار بازیگران هستند.
- ۲- توضیح معنای هستی و هستی مادی در بر گیرنده هویت، ایده‌ها و موقعیت اشخاص در جهان است.

۳- نقش تاسیسی دین در تکوین هویت بازیگران.

از منظر سازه نگاری اونیف، دین سامانه‌ای از قواعد توصیه‌ای و افعال مربوطه می‌باشد که کنش‌های گفتاری قطعی و قواعد توصیه‌ای را در بر دارد. همچنان که در مکتب انگلیسی نیز دین جای خاص خود را دارد و هدلی بال در موج سوم شورش، کشمکش‌ها را ناشی از کشمکش برای آزادی فرهنگی می‌داند که با تاکید بر سنت و فرهنگ‌های متفاوت در جهان تفسیر می‌شود. سازه‌انگاران نیز معتقدند که منازعات اجتماعی به ساختارهای شناختی مانند ایدئولوژی، ناسیونالیسم، قومیت و دین وابسته است و در این میان دین بیشترین تاثیر را به عنوان یک امر معنایی و غیرمادی در کنش‌های منازعه‌آمیز و البته همکاری جویانه دارد (Anderson 2008:208).

از طرف دیگر اونیف، ادیان را به مثابه اشکالی از هژمونی توصیف می‌کند. هژمون در این معنا، حکومت ارزش‌ها است تا حکومت کارگزاران. هژمونی به ترویج و دستکاری اصول و ارزش‌هایی برمی‌گردد که در آن بازیگران مسلط معنا را به انحصار خود در می‌آورند تا ترتیب لایتغیری از حکومت بسازند. از آنجایی که ایمان و باورهای دینی عامل بسیار مهمی در شکل‌گیری منازعات در منطقه غرب آسیا و از جمله در عراق و سوریه است، آنچه که افزایش منازعات را تقویت می‌کند، هژمونی تفسیری رادیکال از شریعت اسلامی بر گروه‌های مذهبی است که بطور فزاینده‌ای در پیوند با تحول در فضا و مکان، قادرند که فارغ از تعلقات سرزمینی کل بگیرند. البته برخی بازیگران دولتی نیز ممکن است به این گروه‌های افراطی به مثابه سرمایه‌هایی سیاسی و یا ابزارهایی در بازی سیاست قدرت بنگرند، مثلاً در تحولات جاری سوریه و عراق، عربستان سعودی به عنوان بازیگری دولتی در تقویت گروه‌های رادیکال مذهبی در شکل جبهه القاعده عراق و القاعده در سوریه نقش قابل ملاحظه‌ای دارد اما آنچه نقش تاسیسی این گروه‌های رادیکال مذهبی را شکل می‌دهد معانی و ارزش‌های موسس و نیز تکوین‌کننده قواعد

رفتاری است که ریشه در باوری افراطی از اسلام دارد (Fox, and Sandler, 2004: 123).

جک جورج در این باره ارتباط تنگاتنگ گفتار دینی را با کنش تروریستی تبارشناسی می‌کند، او معتقد است که بخشی از مسیحیان با قرائتی دینی در جریان رخداد هولوکاست، یهودیان را کشتند. مسیحیان نیز طی جنگ‌های صلیبی نوعی تروریسم دینی را با نام خدا به راه انداختند و کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها با انگیزه‌های مذهبی و دینی به جان هم می‌افتادند. در واقع هیچ عمل تروریستی تنها برای خدا نیست، دعوا بر سر وضع سیاسی و اجتماعی موجود است هر چند آنها در توجیه اعمالشان می‌گویند برای خشنودی خداوند این کار را می‌کنند. او می‌افزاید که افراد متعصب اغلب با تفسیر کتاب مقدس از تورات تا انجیل و قرآن به نام خدا می‌کشند و عمل می‌کنند. وی یادآور می‌شود که چگونه فرقه‌هایی از سنی‌ها شیعیان را مرتد می‌نامند و ریختن خون آنها را مباح می‌شمارد.

سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود که برآمده از تلقی‌های هویتی آنهاست دست به کنش متقابل می‌زنند و طبق آن واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این مساله در بررسی رفتار سیاست خارجی یک کشور این است که یک دولت بر اساس نوع تعریف از هویت خود جهان اطراف خود را تعریف می‌کند و بر اساس آن دست به کنش می‌زند و در این کنش واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازد و خود نیز ساخته می‌شود. تحلیل سازه‌انگاران متوجه نقش تاریخ در شکل دادن به سیاست خارجی نیز هست در این راستا سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می‌گیرد. دولت‌ها و دولتمردان با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص و ویژه آن را پشتوانه‌ی عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۲۳۵-۲۳۶). به نظر سازه‌انگاران معنای بسیاری از کنش‌ها را نمی‌توان با پرداختن به آنها به عنوان متغیرهای سنجش پذیر کمی که علت رفتار هستند فهمید بلکه بایستی با مطالعه‌ی انگاره‌ها، هنجارها و سایر معانی تکوین دهنده به آن رفتار، که خود مستلزم روش‌شناسی تفسیری است معنای کنش‌ها را درک کرد (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۲: ۲۳۱). بنابراین در فهم تحولات در غرب آسیا مدرن باید به نقش اسلام و آموزه‌های دینی به عنوان منبعی برای هنجارها و قواعد رفتاری در تکوین هویت بازیگران توجه کرد. همین هویت بخشی دین اسلام باعث تعریف دیگری به عنوان

دوست، دشمن و یا رقیب می‌شود. این هویت که سازه انگاران آن را به عنوان فهم و انتظارات خاص از خود معنا می‌کنند به عنوان یک متغیر میانجی میان هنجارها و قواعد (ساختارهای معانی بین‌الذهانی چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی) از یک سو و منافع کنشگران از سوی دیگر عمل می‌کنند.

هنجار حاکمیت و تکوین دولت ملی در غرب اروپا

از میانه سده هفدهم برای نخستین بار در تاریخ، در اروپای غربی دولت‌های ملی مدرن به‌عنوان سامان یافتگی بدیع و نو از حیات سیاسی بشر پدیدار شدند. دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی که از چندین قرن پیشتر آغاز شده بود و مبارزه شاهزاده‌گان به پیدایش دولت‌های ملی مدرن در غرب اروپا انجامیده بود. در سده هفدهم هرکدام از این دولت‌ها قلمروهای جداگانه‌ای محسوب می‌شدند که یک پادشاهی مستقل انحصار سازمان یافته خشونت مشروع را در آن به خود اختصاص داده بود. نشست و ستفالی در سال ۱۶۴۸ نخستین میعادگاه بزرگ اولین دولت‌های ملی مدرن محسوب می‌شود. در آن نشست توافق شد که دولت‌ها به حق حاکمیت یکدیگر احترام بگذارند و یکدیگر را بعنوان موجودیت‌هایی مستقل شناسایی کنند. شناسایی حاکمیت دولت‌ها تحولی مهم محسوب می‌شد که بر اساس آن هر دولتی درباره امورات درونی قلمروش عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری بود و در عرصه روابط خارجی نیز هر دولتی خود تصمیم می‌گرفت که چگونه روابط خارجی‌اش را تنظیم کند (Moaddel, 2014:61).

حاکمیت بعنوان یک هنجار در تاسیس دولت مدرن و شکل‌گیری سیستم بین دولتی و ستفالیایی نقش برجسته‌ای ایفا کرده است و بعنوان یک مفهوم نیز در نظریه‌های روابط بین‌الملل برای درک و تبیین سیاست بین‌المللی بکار گرفته شده است. نظریه‌های رایج دولت محور در مطالعه روابط بین‌الملل حاکمیت دولت‌ها را به عنوان مفهومی مهم در تجزیه و تحلیل رفتار بیرونی دولت‌ها بکار گرفته‌اند (Waltz, 1979. Keohan, 1984). حاکمیت بعنوان اقتدار مطلق یک دولت بر قلمرو، مردم و همچنین تنظیم روابط خارجی‌اش تعریف می‌شود. در دیسیپلین روابط بین‌الملل نواقح گرایشی تمرکزی بر چگونگی شکل‌گیری و دگرگونی حاکمیت ملی دولت‌ها ندارد. نظریه سیاست بین‌الملل والتز در این باره نظریه در مورد دولت نیست بلکه نظریه سیاست بین‌الملل است. لیبرال‌ها در حوزه روابط بین‌الملل به تحول در حاکمیت ملی دولت‌ها توجه دارند. سازه‌انگاری و

مکتب انگلیسی نیز بر جنبه‌های هنجاری نظام بین‌المللی تمرکز نموده‌اند. حاکمیت بعنوان یک هنجار نقش تعیین کننده در شکل‌گیری نظام بین دولتی و ستفالیایی در اروپای غربی و سپس گسترش جهانی آن داشته است. نواقع‌گرایی به پیامدهای حاکمیت دولت‌ها در عرصه بین‌المللی می‌پردازد. اما سازه‌انگاری حاکمیت دولت‌ها را وضعیتی اجتماعی تصور می‌کند که باید تحول و دگرگونی آن نیز مورد توجه قرار گیرد. از چشم‌انداز سازه‌انگاری حاکمیت عبارت است از شناسایی متقابل حق بکارگیری اقتدار نهایی بر امور داخلی و خارجی یک جامعه سیاسی. حاکمیت یک امر پیشینی نیست بلکه بلکه هنجاری است که در بستر رویه‌های اجتماعی شکل گرفته و تحول یافته است. جان راگی جنبه اجتماعی و غیر مادی حاکمیت را برجسته کرده است. راگی حاکمیت را نهادینه شدن اقتدار عمومی در درون قلمروهای انحصاری قضایی تعریف می‌کند (Ruggie, 1986: 13).

از منظر سازه‌انگاری حاکمیت وضعیت شناسایی شده‌ای تاریخی و اجتماعی است و یک امر پیشینی تلقی نمی‌شود. حاکمیت یک مفهوم ذاتاً اجتماعی است ادعای دولت‌ها برای حاکمیت محیطی اجتماعی ساخته است که آنها می‌توانند در آن به کنش مبادرت کنند. دولت و حاکمیت رابطه‌ای متقابل و قوام بخش دارند. دولت‌ها حاکمیت را در رویه‌هایش بعنوان یک نهاد ایجاد می‌کنند و نهاد حاکمیت نیز پایداری و دوام دولت‌ها را تداوم می‌بخشد. شناسایی متقابل در میان دولت‌ها جامعه‌هایی سیاسی برخوردار از حاکمیت بر می‌سازد و یک نظام بین‌المللی که دیگر جوامع سیاسی یا بازیگران را در تحقق حاکمیت ملی‌شان یاری می‌رساند. جهان تا پیش از پیدایش دولت‌های ملی مدرن، فاقد یک چارچوب مشترک شناسایی شده برای اقتدار سیاسی بود. حاکمیت در اروپا بسط یافت بعنوان ابزاری برای اقتدار پادشاهان بر فتودال‌ها و در مخالفت با اقتدار نهادهای مذهبی بر قلمروهای سرزمینی که پادشاهان در تقلاهای پادشاهی مطلقه و بی‌چون و چرا در آن بودند (Giddens, 1987).

گسترش هنجار حاکمیت و دولت ملی در مقیاس جهانی

پس از صلح وستفالیای، سیستم دولت‌های حاکم به عنوان چارچوبی نیرومند که حق اقتدار را در جوامع و قلمروهای جداگانه سیاسی پادشاهان شناسایی می‌کرد در حوزه اروپای غربی تجلی یافت. سپس سیستم بین دولتی وستفالیایی به سراسر قاره اروپا و سراسر جهان

گسترش یافت و دولت بعنوان تنها شکل مشروع سامان سیاسی بشر با انحصار خشونت مشروع شناسایی شد و دیگر اشکال قدیمی حیات سیاسی بشر یعنی امپراطوری‌های کهنسال، شهرهای آزاد و فئودال نشین‌ها رو به زوال گذاشتند. در نظام بین‌المللی وستفالیایی تنها اقتدار شناخته شده مشروع سیاسی اقتدار دولت ملی مدرن بود. دولتی که در آغاز با سلطه بی‌چون و چرای پادشاهی مقتدر بر قلمروی معین تعریف می‌شد و دیگر اشکال حیات سیاسی یعنی فئودال‌ها، کلیسا، خلافت یا امپراطوری‌ها یا می‌بایست در سامان سیاسی یک دولت ملی مدرن متحقق شوند و یا اینکه مخاطره نابودی را بپذیرند. نظام بین‌المللی وست فالیایی که از غرب اروپا رو به گسترش گذاشت همزاد با نیرومندترین روند زمانه یعنی مدرنیته فرماسیون‌های قدیمی حیات سیاسی بشر را به چالش گرفت. سیستم بین دولتی از اروپای غربی رو به گسترش گذاشت و دولت دارای حاکمیت بعنوان تنها شکل استاندارد فرماسیون سیاسی بشر شناسایی شد و سراسر قاره اروپا، قاره‌های آفریقا، آمریکا، آسیا و اقیانوسیه درگیر گسترش بطئی نظام وستفالیایی شکل یافته بر پایه دولت مدرن دارای حاکمیت شدند. در جنوب غرب آسیا، امپراطوری عثمانی بعنوان شکلی کهن از سازمان یافتگی سیاسی همچون دیگر امپراطوری‌های کهن شرقی به چالش کشیده شد. پیشینه گسترش هنجار حاکمیت به جنوب غربی آسیا به سده نوزدهم برمی‌گردد (Ruggie, 1993: 140).

هنجار حاکمیت در حال گسترش در جنوب غرب آسیا بود اما بطور تعارض آمیزی گسترش آن توأم با چالش بود. در این باره چالش بزرگ هنجار حاکمیت ملی برای امپراطوری عثمانی عدم شناسایی این امپراطوری بعنوان شریکی برابر از جانب دولت‌های اروپایی بود. کنسرت قدرت‌های اروپایی که متشکل از نیرومندترین دولت‌های دارای حاکمیت در قرن نوزدهم بود از شناسایی امپراطوری عثمانی بعنوان عضوی برابر در گردهمایی‌های دولت‌ها اجتناب می‌کرد گویی حق انحصاری حاکمیت ملی تنها منحصر به دولت‌های ملی بود که بر اساس استانداردهای اروپایی تنها شکل متمدن و مترقی فرماسیون سیاسی شناخته می‌شدند. دولت‌های اروپایی امپراطوری عثمانی را شکلی عقب مانده و غیرمتمدن می‌شناختند که نهادهای درونی و رویه‌های خارجی‌اش منطبق با استانداردهای اروپایی درباره دولت بودگی نیست. نتیجه این دگرگونی هنجاری در اروپا برای

امپراطوری عثمانی این بود که به رغم شناسایی رسمی استقلال امپراطوری عثمانی بر طبق معاهده پاریس در ۱۸۵۶، استانداردهای عدم مداخله و احترام به حاکمیت مطلق و انحصاری در مورد این امپراطوری بکار گرفته نشد (Oslander, 2001: 251). قدرت‌های بزرگ اروپایی از مداخله در امور داخلی عثمانی اجتناب نمی‌کردند. شناسایی استقلال این امپراطوری در ۱۸۵۶ نیز حربه‌ای سیاسی برای مقابله با جهان‌گشایی‌های ارضی روسیه تزاری در مرزهای عثمانی از طرف دیگر دولت‌های اروپایی بود. امپراطوری عثمانی از سده نوزدهم همچون دیگر امپراطوری‌های شرقی به عرصه‌ای برای نفوذ دولت‌های غربی تبدیل شد. معاهدات تحمیلی و حقوق کاپیتولاسیون مواردی از چالشی مشترک برای اقتدار بود که شناسایی دولت بعنوان تنها سامان یافتگی مشروع سیاسی علاوه بر امپراطوری عثمانی برای دیگر امپراطوری‌های کهن نیز ایجاد کرده بود. اگرچه امپراطوری عثمانی با درجاتی از استقلال تا جنگ جهانی اول حیات یافت، روابطش با دولت‌های اروپایی خارج از ساختار شناسایی متقابل قرار داشت. برای دولت‌های اروپایی نه تنها مداخله در امور داخلی عثمانی مشروع تلقی می‌شد بلکه این اقدامات هنجارهای اروپایی حاکمیت و عدم مداخله را نقض نمی‌کرد. انکار فعالانه حاکمیت امپراطوری عثمانی و نهادمند شدن اقتدار فراسرزمینی دولت‌های اروپایی در قرن نوزدهم در منطقه یک دگرگونی بزرگ را در قلمرو امپراطوری عثمانی رقم زد که بر اساس آن ساختاری اجتماعی مبتنی بر هنجارها و قواعدی که در اروپای غربی رشد کرده بود، فرم‌اسیون حیات سیاسی یا سازمان یافتگی سیاسی‌اش را باز سازمان‌دهی می‌کرد (Ruggie, 1993: 139). گسترش روندی که قرن‌ها پیش در اروپا رشد کرده بود و به پیدایش دولت‌های مدرن اروپایی انجامیده بود تا پایان جنگ جهانی اول امپراطوری عثمانی را به زوال کشانید و تحقق یک سیستم بین‌دولتی مدرن را در قلمرو پیشین این امپراطوری رقم زد که بعدها غرب آسیا نامیده شد. در این پژوهش تمرکز ما بر غرب آسیا عربی است که بخش وسیعی از تا اوایل قرن بیستم همچنان قلمرو امپراطوری اسلامی عثمانی محسوب می‌شد. موضوع حاکمیت یعنی دولت مدرن که می‌توانست بر قلمرو داخلی‌اش سلطه‌ای بی‌چون و چرا داشته باشد و مستقلانه امور خارجی‌اش را سروسامان دهد پس از گذشت بیش دو قرن و نیم از تاریخ صلح وستفاليا در غرب آسیا متجلی شد.

اما هنجار حاکمیت ملی در طول سده گذشته در غرب آسیا با چالش‌هایی نیرومند مواجه بوده است. از همان هنگامی که مجمع دولت‌های اروپایی از شناسایی برابر امپراطوری عثمانی اجتناب می‌کرد در درون امپراطوری عثمانی نیز نیروهایی وجود داشت که مشروعیت هنجارهای اروپایی از دولت بودگی را به پرسش می‌گرفتند. نخبگان عثمانی در برابر مداخله قدرت‌های اروپایی مقاومت می‌کردند و هنجارهای اروپایی را به چالش می‌کشیدند. در این بستر بود که سلطان عبدالحمید، امپراطور عثمانی دگرباره عنصر اسلام در روابط خارجی عثمانی را برجسته کرد و با تمرکز بر شعار اتحاد اسلامی و یک سیاست بیرونی پان اسلامی هنجار حاکمیت دولت ملی سرزمینی مدرن را به پرسش گرفت. این اولین دوره از بروز و تجلی تعارضات هنجاری نظام رو به گسترش وست فالیایی در جنوب غربی آسیا بود. اما سلطان عبدالحمید نتوانست از رسوخ هنجارهای غربی در خلافت اسلامی ممانعت کند. تطور تحولات تاریخی اروپای غربی عمیق تر از آن بود که دستور کارهای خلافت عثمانی مانع از گسترش آن در جنوب غرب آسیا شود. در نتیجه آن نیروهایی در مخالفت با خلافت اسلامی در درون عثمانی رشد کردند و در نهایت جنبش ترک‌های جوان متأثر از انگاره‌ها و هنجارهای اروپای غربی قدرت را قبضه کرده و خاتمه خلافت اسلامی را اعلام کردند و در صدد کسب شناسایی دولت‌های اروپایی بعنوان یک دولت ملی مدرن برآمدند (Fox, and Sandler, 2004: 86).

تجزیه خلافت عثمانی و پیدایش نظام وستفالیایی بین دولتی در آسیای جنوب غربی پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و الغای خلافت اسلامی توسط ترک‌های جوان قلمرو امپراطوری عثمانی به سرزمین‌هایی تحت قیمومیت دولت‌های استعمارگر فرانسه و انگلیس تبدیل شد که خود سامان یافتگی بدیع از حیات سیاسی چندین قرن پیش از آن از بطن تحولات کند و تدریجی سیاسی اجتماعی اقتصادی اروپای غربی پدیدار شده بودند. نظام قیمومیت بر غرب آسیا غالب شد که تلاشی برای مدیریت کشمکش‌های هنجاری منطقه‌ای بر سر قواعد اقتدار و حاکمیت بود. بریتانیا و فرانسه سعی نکردند که این کشورهای در حال تولد را به قلمروهای سرزمینی خود اضافه کنند. در ۱۹۱۶ بریتانیا و فرانسه معاهده سایکس پیکو را امضا کردند که بر طبق آن نقشه سیاسی جدیدی در قلمرو خلافت اسلامی یا امپراطوری عثمانی شکل می‌گرفت. در توافق سایکس پیکو،

عثمانی غایب بود. این توافق بدون توجه به خواست‌های امپراطوری درباره سرنوشت قلمروش تصمیم‌گیری می‌نمود که نمودی از عدم شناسایی امپراطوری عثمانی از سوی دولت‌های غربی بعنوان یک موجودیت مشروع سیاسی با حقوق برابر محسوب می‌شد. این قرارداد درباره سرنوشت میراث عثمانی تأکیدی بود بر اینکه حق انحصاری حاکمیت مختص و شناخته شده برای دولت‌های مدرن غربی است و دیگر موجودیت‌های سیاسی از چنین حقوقی برخوردار نیستند (Anderson, 2008: 209). جوامع سیاسی تجزیه شده از امپراطوری عثمانی از چشم انداز اروپائیان بعنوان جوامعی غیرمتمدن و اشکالی منسوخ شده از فرماسیون سیاسی اجتماعی بشر نگریسته می‌شدند که فرانسه و بریتانیا بعنوان دو دولت قدرتمند غربی مسئولیت ورود آنها را به جمع دولت‌های مدرن و متمدن غربی پذیرفته بودند. بریتانیا قبرس و مصر را در آغاز از تحت اقتدار عثمانی خارج کرده بود. بریتانیا سپس معاهداتی با شریف حسین در مکه، ادریس سعید در شمال یمن، ابن سعود در نجد بست تا از این طریق نفوذ سیاسی‌اش را در گستره امپراطوری در حال زوال عثمانی گسترش دهد. از طرفی فرانسه الجزایر، تونس و مراکش را به کنترل خود درآورد و نفوذش را در لبنان و سوریه بزرگ گسترش داد. هنجارهای غربی اقتدار فرانسه و بریتانیا را بر سرزمین‌های عثمانی مشروع جلوه می‌داد (Philpott, 2002).

پس از معاهده پنهانی سایکس پیکو در دوم نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه بالفور منتشر شد که بر اساس آن فلسطین نیز بعنوان خانه ملی صهیونیست‌ها شناخته می‌شد. از طرفی در پی تأثیرگذاری انگاره‌ها و هنجارهای غربی، ملی‌گرایی ترک‌های جوان در ترکیه با واکنش گروه‌هایی از نخبگان عرب مواجه شده بود و ناسیونالیزم عربی گرچه ریشه‌هایی کهن در قبیله‌گرایی و عصبیت عربی داشت اما متأثر از ملی‌گرایی سیاسی اروپایی در تعارض با ملی‌گرایی ترک‌های جوان و از سویی نیز در تعارض با استعمار اروپائیان رشد یافت. استعمار اروپایی به گونه‌ای تعارض آمیز نفوذ غرب را همراه با رشد هنجار حق تعیین سرنوشت و ناسیونالیزم سیاسی در غرب آسیا گسترش میداد (Owen, 2002: 98).

در پی آن پیش از تجزیه عثمانی اعراب خواستار برابر در حقوق سیاسی با ترک‌ها در چارچوب امپراطوری اسلامی عثمانی شده بودند. ناسیونالیزم عربی هنگامی که فرانسه و

بریتانیا برای همراه کردن اعراب با خود علیه امپراطوری عثمانی به آنها وعده استقلال و خودمختاری دادند تقویت شد. این وعده‌ها و حمایت‌ها ملی‌گرایی عربی را بر علیه امپراطوری عثمانی تجهیز می‌کرد. از طرفی فرانسه و بریتانیا از آغاز یک جنگ مقدس اسلامی بر علیه خود نه تنها در غرب آسیا عربی بلکه در سراسر مستعمرات اسلامی ترس داشتند تقویت ملی‌گرایی عربی می‌توانست بر تعارضات درونی هویتی در غرب آسیا به نفع دستور کارهای سیاسی قدرت‌های استعماری تاثیر بگذارد.

مقامات لندن و فرانسوی جدایی‌های بین اعراب را نیز طبق قرارداد سایکس پیکو رسمیت بخشیده بودند. در ۱۹۱۶ انگلستان شریف حسین مکه را که سوادهای اسلام گرایانه و نه ملی‌گرایانه عربی داشت در حجاز مورد علیه مرکز امپراطوری مورد حمایت قرار داد. انگلستان به حمایت از شریف حسین پرداخت تا یک پادشاهی مسلمان در حجاز تاسیس کند این حمایت‌ها هدف فروپاشی عثمانی را متحقق می‌نمود. در ۱۹۱۶ در نتیجه این سیاست‌ها شورشی مسلحانه در حجاز بر علیه امپراطوری عثمانی شکل گرفت که اگرچه سرکوب شد اما مداخله بیشتر قدرت‌های استعماری را با توجیه حمایت از مردم تحت سلطه عرب بر علیه دیکتاتوری ترک‌های عثمانی موجه جلوه می‌داد. اعلامیه چهارده ماده‌ای ویلسون و حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها شورش اعراب را بر علیه سلطه عثمانی و همچنین استعمار فرانسه و بریتانیا تقویت می‌کرد. بر اساس هنجار حق تعیین سرنوشت کلیه ملل تحت سلطه حق استقلال می‌یافتند. ترک‌های عثمانی بنابراین اصل حق استقلال داشتند اما اعراب نیز می‌بایست حکومت و حاکمیت‌های مستقل خود را داشته باشند. بریتانیا و فرانسه در طول جنگ جهانی اول شناسایی سیاسی نخبگان بخش‌هایی از دنیای عرب را بعنوان سیاستی بر علیه امپراطوری عثمانی در پیش گرفته بودند. در ۱۹۱۸ بریتانیا طی اعلامیه اعلان کرد که کلیه اعراب تحت اداره لندن به استقلال خواهند رسید و سازوکارهایی مستقل برای اداره امورات خودشان خواهند داشت. از طرفی بر طبق سایکس پیکو، عراق و فلسطین تحت اداره انگلستان و لبنان نیز به اداره فرانسه سپرده شده بود. فروپاشی امپراطوری عثمانی و الغای خلافت اسلامی در اوایل دهه ۱۹۲۰ توسط ترک‌های ناسیونالیست گستره وسیع

امپراطوری عثمانی را با مسئله بحران هویت و بحران اقتدار سیاسی مواجه کرده بود) (Owen, 2002: 123).

از طرفی ویلسون نقش بارزی در حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ایفا کرد. باور ویلسون بعنوان یک آرمانگرا این بود که جهانی متشکل از ملت‌هایی که حق تعیین سرنوشت یافته‌اند برای صلح سازنده‌تر از جهانی خواهد بود که تحت نفوذ قدرت‌های استعماری باشد. بویژه اینکه جامعه ملل از فضیلت دولت‌های برابر در حقوق سیاسی دفاع می‌کرد. حق تعیین سرنوشت همچنین از آنجا سبب فروپاشی امپراطوری‌های متحد آلمان در اروپا و غرب آسیا می‌شد مورد استقبال فرانسه و بریتانیا قرار گرفت. قدرت‌های استعماری اروپایی که از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها علیه متحدین آلمان حمایت کرده بودند سپس قیمومت را به عنوان سازوکاری برای تداوم نفوذشان در قلمروهای تجزیه شده از امپراطوری مسلمان عثمانی در دستور کار قرار دادند. قیمومیت چه از لحاظ عملی و چه از لحاظ تئوریک و ایدئولوژیک برای قدرت‌های اروپایی به معمایی امنیتی تبدیل شده بود. که در نهایت و در پی هزینه‌های ناشی از جنگ جهانی دوم فرانسه و انگلستان را ناگزیر از شناسایی استقلال و حاکمیت کشورهای عربی غرب آسیا کرد. نقطه آغاز روابط بین‌الملل مدرن خاورمیانه نیز شکل‌گیری دولت ملی خواهد بود. ظهور دولت ملی در غرب آسیا به سال‌های پایانی جنگ جهانی اول و فروپاشی خلافت عثمانی باز می‌گردد. بر این اساس، حوادث مذکور نقطه عطفی در روابط بین‌الملل غرب آسیا به حساب می‌آیند. در این دوره برای اولین بار عبارت دولت مدرن در ادبیات سیاسی غرب آسیا مطرح شد و در نتیجه نظام سیاسی دولت ملت در غرب آسیا نضج گرفت. غرب آسیا جدید بر پایه توافقات دول استعماری انگلستان و فرانسه و در پرتو تقسیم سرزمین‌های عربی مابین دو قدرت یاد شده تعریف و موجودیت یافت (Hinnebush and Ehteshami, 2002: 10).

انگلستان در چارچوب سیاست دور نگه داشتن سایر قدرت‌های استعماری از بزرگترین کشور مستعمره خود در جنوب آسیا یعنی هند، اکتشاف نفت در سواحل خلیج فارس و همچنین توافقات صورت پذیرفته با سازمان جهانی صهیونیسم مبنی بر تاسیس دولتی یهودی در منطقه شام، تحت لوای نظام قیمومیت جامعه ملل در زمان

طراحی نقشه جدید غرب آسیا سرزمین‌های حجاز، عراق، اردن هاشمی و فلسطین را در اختیار گرفت. از سویی دیگر فرانسه که قیمومیت منطقه شام به استثناء فلسطین را در اختیار داشت در منطقه مستعمراتی خود بدون ملاحظه ترکیب‌های جمعیتی، قومی و مذهبی، دولت‌های سوریه و لبنان را تاسیس نمود تا اولین دولت‌های مسیحی و علوی خاورمیانه پا به عرصه حیات سیاسی بگذارند (Rogan, 2013: 40-49).

بر این اساس پایه اولیه شکل‌گیری دولت ملی در غرب آسیا نه بر مبنای ریشه‌های هویتی و انباشت‌های تاریخی منطقه بلکه متأثر از هنجارهای و سننالیایی و منافع و ملاحظات قدرت‌های استعماری انگلستان و فرانسه موجودیت یافت. به عبارت دیگر نظام مدرن دولت ملت نقطه عزیمت غرب آسیا از الگوی سنتی و بومی خلافت است (Ayoob, 2008: 4). نظام سیاسی دولت ملت که برآمده از فرآیند رشد تشکیلات سیاسی در اروپا می‌باشد، نتیجه گفتگوی آن منطقه با گذشته خود می‌باشد (Tadjbakhsh, 2010: 174-177). در این رابطه چارلز تیلی نیز بر این نکته صحنه می‌گذارد که دولت ملی در اروپا از پرتو جنگ‌های خونین چند صد ساله و در بستر تاریخی طولانی مدت شکل گرفته است (Tilly, 1975: 3-84) لذا این دولت ریشه در عمق تاریخ اجتماعی و تفکر اروپا دارد و بر این اساس از قدرت کافی برای مقابله با بحران‌های مختلف برخوردار است. از آنجایی که روند دولت‌سازی مدرن در دو منطقه اروپا و خاورمیانه کاملاً متفاوت از یکدیگر می‌باشد لذا از نظر توانایی در اداره امور و مدیریت فشار داخلی و خارجی، آنها قابل مقایسه نیست و صرفاً در عنوان با یکدیگر اشتراک دارند.

در قیاس با استانداردهای اروای غربی غالب دولت‌ها در منطقه غرب آسیا فاقد شاخصه‌های لازم برای نائل آمدن به مقام دولت بودگی هستند. اکثر آنها صرفاً به برکت در اختیار داشتن منابع سرشار انرژی و پشتیبانی قدرت‌های خارجی به مقام دولت رسیده‌اند و بعضاً فاقد مجموع عناصر اصلی (حکومت، حاکمیت، سرزمین و جمعیت) تعریف شده برای تبدیل شدن به دولت می‌باشند. در این ارتباط پاره‌ای محققان این دسته از دولت‌ها را شبه دولت نامیده‌اند (Jackson, 1996: 14) و برخی دیگر نیز از عنوان وضعیت تبخیری دولت (Krause, 1997: 34) برای اشاره به آنها استفاده

کرده‌اند. در این میان دو کشور ایران و ترکیه از نظر برخورداری از تجربیات حکومت‌داری پیش از ورود دولت مدرن در منطقه غرب آسیا مستثنی هستند. ایران از قرن ۱۶ میلادی دارای نوع خاصی از حکومت ملی بود که تا قرن بیستم (زمان شکل‌گیری روابط بین‌الملل مدرن در غرب آسیا) پادشاهی‌های صفویه، افشاریه، زندیه، قاجار و پهلوی توانستند نظم هر چند پراکنده‌ای را در کشور حاکم کنند. این نکته بایستی مورد توجه قرار گیرد که زایش دولت ملی در ایران تابع الگوی خاصی است که عناصر الهام بخش آن را مذهب شیعه و زبان فارسی تشکیل می‌دهد.

به عبارت دیگر سلسله‌های مذکور با رجعت به تاریخ ایران پیش از اسلام و استفاده از مذهب تشیع نوع خاصی از دولت ملی را در چارچوب مرزهای مشخص تعریف کردند و توانستند نظم و امنیت نسبی را در محدوده سرزمینی خود حاکم کنند. ترکیه نیز به هنگام جانشینی خلافت عثمانی با رموز و تجربیات حکومت‌داری ۶۵۰ ساله عثمانی‌ها کم و بیش آشنا بود و بر این اساس طی سال‌های پس از ۱۹۱۹ توانست به طور موفق کنترل خود را بر سرزمین‌های مربوطه اعمال نماید و نسبت به سایر دولت‌های خاورمیانه تصویر کامل‌تری از دولت ملی به نمایش بگذارد. بدون شک وضعیت مطلوب امنیتی این دو کشور در قیاس با سایر دولت‌های منطقه ریشه در تجربه حکومت‌داری آنها در بستر تاریخی دراز مدت دارد (Ayoob, 2014). دولت‌های به اصطلاح ملی در این دوره در چارچوب نظام‌های پادشاهی شکل گرفتند. این دولت‌ها بیش از آن که در راستای منافع ملی کشورهای مربوطه عمل کنند دولت‌هایی دست‌نشانده در راستای منافع کشورهای قیم بودند. دولت‌های مذکور به دلیل استبداد، ضعف ساختاری و عدم ارتباط با هویت‌های ملی و منطقه‌ای از کارایی لازم برای ساماندهی امور در کشورهای اسلامی تازه تاسیس برخوردار نبودند. بر این اساس در فاصله زمانی اندکی پس از تشکیل دولت‌های مذکور به مانند دوره پیش از جنگ جهانی اول در امپراتوری عثمانی جریان‌های فکری گوناگونی برای تبیین علت عقب ماندگی بلاد اسلامی بوجود آمدند.

ارزش‌های وحدت بخش دین اسلام و چالش نظام وستفالیایی منطقه‌ای

پیش از جنگ جهانی اول و تجزیه خلافت عثمانی به جهت سرخوردگی مسلمانان از عقب ماندگی خود نسبت به غرب و نابسامانی امور عامه در خلافت عثمانی جریان‌های فکری مختلفی به رهبری متفکران برجسته آن دوران نظیر سید جمال اسدآبادی، محمد عبده و ... شکل گرفتند تا با استفاده از منابع دینی و تاکید بر عنصر عقلانیت و نقش آن در سرنوشت بشری ضمن تصحیح نگرش مسلمین نسبت به دین و ماهیت امر قدسی در حیات بشری به تبیین و نقد وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نابهنجار مسلمانان در آن دوره بپردازد. نتیجه این فعالیت‌ها در عرصه سیاست از یک سو موجب شکل‌گیری "جنبش تنظیمات" برای اصلاح روند حکومت‌داری در سرزمین‌های خلافت اسلامی عثمانی (Yurdusev, 2009: 79) و از سویی دیگر باعث پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ در ایران گردید. علیرغم تغییر چهره سیاسی منطقه خاورمیانه، تاسیس کشورهای جدید و در نهایت شکل‌گیری نظام سیاسی نوین در کنار ناکارآمدی دولت‌های نوظهور، دست‌نشانده بودن آنها، ساختار استبدادی و سکولار نظام‌های حاکم کماکان موجب نارضایتی گروه‌های جمعیتی در اکثر کشورهای اسلامی نوظهور بود. دولت‌های مورد بحث به جهت بیگانه بودن از نظامی اجتماعی مربوطه و بی ریشه بودن از ابتدای تاسیس دست به گریبان بحران‌های متعددی بوده‌اند. وجود بحران‌های پنج‌گانه مشروعیت، هویت، توزیع، نفوذ و مشارکت در تمامی دولت‌های غرب آسیا در این دوره به طور خاص و در دوره‌های آتی روابط بین‌الملل خاورمیانه مشهود می‌باشد. در این ارتباط با توجه به نهادینه بودن ریشه بحران‌های یاد شده در اکثر دولت‌های منطقه، شرایط وقوع کودتا و انقلاب برای تغییر رژیم‌های حاکم همواره میسر بوده است. در این شرایط جریان روابط بین‌الملل غرب آسیا به سمت گذار از الگوی نامتجانس و ضعیف حکومت ملی به سمت هویت‌های فراملی کمونیستی، عربی و اسلامی بود (Simbar, 2009: 111).

به طور خلاصه، در این دوره دولت‌های غرب آسیا بیش از آن که خواستار ایفاء نقش در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی باشند به دلیل ضعف ساختارهای داخلی به دنبال شناخته شدن به عنوان دولت ملی توسط جامعه بین‌الملل بودند. بر این اساس در دوره

اول روابط بین‌الملل غرب آسیا کسب استقلال و خروج از سلطه دولت‌های استعماری انگلستان و فرانسه که تقریباً تمامی منطقه غرب آسیا را تحت قیمومیت خود داشتند. در صدر اولویت دولت‌های منطقه بود. اما با توجه به ضعف ساختاری دولت‌های ملی در این دوره روابط بین‌الملل خاورمیانه صرفاً محدود به دنباله‌روی از سیاست‌های منطقه‌ای قدرت‌های استعماری و تلاش برای تثبیت نظام جدید دولت ملت در مناسبات منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بود. دوره اول روابط بین‌الملل خاورمیانه تا زمان بیداری عناصر هویتی و بومی منطقه در چارچوب استعمارستیزی، ناسیونالیسم عربی و اسلام‌گرایی ادامه داشت.

با وقوع انقلاب‌ها و کودتای مختلف علیه دولت‌های دست‌نشانده نظام استعماری و شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدید منطقه‌ای در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم مرحله جدیدی در روابط بین‌الملل منطقه آغاز شد. این دوره از روابط بین‌الملل غرب آسیا صحنه تقابل هویت‌های فراملی و دولت مدرن ملی بود. بدین ترتیب از اوایل دهه ۱۹۳۰ عراق، اردن، لبنان، سوریه و پیش از آن مصر و عربستان و شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس بعنوان کشورهای با حاکمیت مستقل شناسایی شدند و تطور گسترش سیستم بین‌دولتی مدرن از اروپای غربی در کنار عوامل و دستور کارهای سیاسی تا پایان نیمه اول قرن بیستم به پیدایش سیستم بین‌دولتی مدرن غرب آسیا انجامید. هنجار حاکمیت ملی بعنوان جزوی غیرقابل تفکیک از دولت مدرن که توأم با ناسیونالیسم سیاسی، می‌بایست هویت سیاسی غرب آسیا مدرن را تعریف کند. اما ملی‌گرایی سیاسی و هنجار حاکمیت ملی در غرب آسیا از همان آغاز با چالش‌هایی نیرومند مواجه شده است. این چالش‌ها برآمده از هنجارهایی هستند که ریشه در ارزش‌های وحدت بخش دین اسلام دارند و افتراق دولت بودگی در قلمروهای جداگانه ملی را در گستره منطقه نامشروع می‌خواند و بر بازتعریف سازمان یافتگی نوع واحد سیاسی مبتنی است.

در این بین حکام عربستان سعودی از وضعیت به جود آمده نهایت استفاده را بردند و ضمن پیشنهاد تاسیس سازمان کنفرانس اسلامی به دنبال جایگزین نمودن نظم خود در منطقه آسیای جنوب غربی بودند. نظم جدید اسلام‌گرایی سیاسی عربستان به طور متناقضی ضمن برقراری رابطه با غرب خواستار مقابله با اسرائیل در منطقه بود. در این راستا پس از مرگ ناصر و جانشینی انور سادات، با حضور سوریه، عربستان و مصر

یک مثلث اتحاد برای مقابله با اسرائیل شکل گرفت (Hinnebush and Ehteshami, 2002: 78). بر این اساس دغدغه‌های امنیتی کشورهای انقلابی از خطر جاه طلبی ناصر نسبت به دنبال نمودن طرح اتحاد بلاد اسلامی تحت رهبری مصر از بین رفت و به طور بالقوه نظم جدیدی در راستای منافع غرب در آسیای جنوب غربی بوجود آمد.

دو کشور ایران و ترکیه در ابتدای این دوره به عنوان کمربند امنیتی در برابر نفوذ کمونیسم عمل نموده و در اردگاه غرب قرار داشتند. ایران در چارچوب دکترین نیکسون نقش ژاندارم منطقه خلیج فارس را ایفاء می‌نمود و ترکیه نیز که از پایان جنگ جهانی دوم به عضویت ناتو در آمده بود متحدین استراتژیک امریکا در دو منطقه آسیای جنوب غربی و اروپا شرقی بودند. تا زمان انعقاد توافقنامه صلح کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل در سپتامبر ۱۹۷۸ و پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۷۹ در ایران، نظم یاد شده پایه روابط بین‌الملل منطقه بود. اما حوادث مذکور به گونه‌ای اساسی ضمن ایجاد شکاف در موضع یکپارچه و خصمانه کشورهای عربی نسبت به موجودیت دولت یهودی در سرزمین‌های فلسطینی باعث شکل‌گیری بلوک جدیدی از کشورهای انقلابی به رهبری ایران گردید. در بلوک انقلابی جدید کشورهای ایران و سوریه به عنوان بازیگران دولتی و حزب‌الله لبنان و در آینده حماس فلسطینی به عنوان بازیگران غیر دولتی قرار داشتند. بلوک مذکور در اهدافی نظیر تقابل با غرب و به چالش کشیدن اسرائیل در منطقه با بلوک انقلابی قبلی دارای اشتراک بودند لیکن در خصوص تقابل دوگانه با شرق و غرب رویکرد آنها با یکدیگر متفاوت بود.

با آن که اقدامات اولیه در زمینه شکل‌گیری جریان اسلام‌گرایی سیاسی ریشه در پیشنهاد ملک فیصل مبنی بر تاسیس سازمان کنفرانس اسلامی و در چارچوب قرائت محافظه‌کارانه از اسلام دارد اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران جریان مذکور به اوج رسید. در این سال‌ها جریان اسلام‌گرایی سیاسی در منطقه به دو جریان کاملاً مجزا و با اهداف کم و بیش مشابه تقسیم شد (Ayoob, 2008: 23-42). در یک سو ایران با ارائه قرائت شیعی از اسلام و در چارچوب دولت ملی به دنبال فرگیر نمودن هویت فراملی اسلامی و تغییر موازنه قدرت به نفع خود در آسیای جنوب غربی بود؛ در سویی دیگر جریان اسلام‌گرایی محافظه‌کار عربستان قرار داشت. جریان مذکور در طول حیات خود

دو دوره تاریخی را پشت سر گذاشته است: مرحله اول از آغاز جنگ ایران و عراق تا زمان حمله عراق به کویت می‌باشد. در این دوره اعضاء بلوک محافظه‌کار شامل عربستان، پادشاهی‌های ثروتمند و سرشار از منابع انرژی حاشیه جنوبی خلیج فارس، اردن شاه حسین و عراق صدام حسین، که در آن زمان بیرق جریان تضعیف شده ملی‌گرایی عربی بازمانده از ناصر را به دوش داشت، بودند.

این کشورها با حضور در بلوک محافظه‌کار، مهار ایران انقلابی، تغییر موازنه به نفع اعراب در منطقه و حمایت از هویت‌های ملی-عربی را دنبال می‌کردند. در دوره دوم که از پایان حمله عراق به کویت تا نا آرامی‌های سال ۲۰۱۰ را در بر می‌گیرد اعضاء آن شامل ریز دولت‌های حوزه خلیج فارس، مصر مبارک و اردن شاه حسین و ملک عبدالله بودند که تحت رهبری عربستان موازنه ایران در منطقه و جلوگیری از نفوذ قدرت شیعیان در کشورهای دارای اقلیت شیعی نظیر عراق و لبنان را دنبال می‌کردند. تقابل دو گروه در طول دوره دوم - سی و یک ساله (۱۹۷۹-۲۰۱۰) روابط بین‌الملل آسیای جنوب غربی همواره بر مدار موازنه سخت و نرم بوده است هرچند که در طول ریاست جمهوری ۱۶ ساله هاشمی رفسنجانی و خاتمی در ایران رگه‌هایی از دنباله روی نرم را در سیاست‌های منطقه‌ای دو بلوک می‌توان مشاهده کرد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۹).

البته این نکته بایستی مورد توجه قرار گیرد که کشور عراق در دو دوره مورد بحث دارای وضعیتی خاص می‌باشد که به طور توأمان انقلابی و محافظه‌کار خواندن آن شاید به ظاهر اشتباه به نظر برسد. عراق پس از صدام همواره سعی داشت به با اتخاذ یکم موضع ضد اسرائیلی و دنبال نمودن ملی‌گرایی عرب سیاست‌های مصر ناصر را دنبال کند. اما جنگ با ایران و نزدیکی این کشور با اردوگاه غرب و کشورهای محافظه‌کار با هدف فائق آمدن بر ایران باعث گردید که این کشور در طول دوره‌های یاد شده صرفاً در زمان حمله به کویت به چند حمله موشکی به شهرهای اسرائیل اکتفاء کند. البته این سیاست به منظور جلب حمایت و همراه نمودن افکار عمومی برای هدف خویش مبنی بر حمله به کویت و اشغال این کشور بود. حتی در زمان حمله هوایی اسرائیل به مرکز اتمی عراق، اوسیراک، در سال ۱۹۸۲ نیز عراق هیچ‌گونه اقدامی در راستای نشان دادن

هویت انقلابی خود و دفاع از هویت عربی - اسلامی خود انجام نداد. در این راستا اگر چه شاید قرار دادن عراق در بلوک محافظه کار در دوره اول اشتباه به نظر برسد اما همکاری آن با بلوک غرب و کشورهای محافظه کار عامل اصلی قرار دادن این کشور در بلوک مذکور می‌باشد.

بر این اساس جریان اسلام‌گرایی سیاسی در منطقه آسیای جنوب غربی طیف متنوعی از بازیگران دولتی نظیر ایران و عربستان تا بازیگران غیر دولتی مانند گروه‌های بنیادگرای سنی (القاعده و داعش) و حزب‌الله شیعی را در بر می‌گیرد (Ayoob, 2008: 23).

۳۰۷

تعامل نظام در حال گسترش و ستفالیایی غرب با جهان اسلام، بویژه شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی و نظامی مسلمانان در برابر دولت‌های مدرن غربی به پرسش بزرگ علل و عوامل ناکامی‌ها و فراتر از آن زوال تمدن اسلامی در جهان اسلام دامن زد. غالباً حمله ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۸ به مصر را نقطه عطفی در رشد واکنش‌ها به نفوذ و سلطه غرب در حوزه عربی دنیای اسلام می‌دانند. پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و الغای خلافت اسلامی و تجزیه قلمرو سرزمینی عثمانی، اولین نظام‌های مستقل سیاسی که در جهان عرب شکل گرفتند غالباً پادشاهی‌هایی غیر دینی بودند (Cleveland, 2014: 88).

که اسلام سیاسی بعنوان یک هنجار فراملیتی با پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران هنجار حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی کشورها را در دنیای عربی به چالش کشیده است. آنچه که از منظر هنجارهای و ستفالیایی مداخله در امور دیگر کشورها محسوب می‌شد بر مبنای ارزش‌های اسلامی تکلیف و مسئولیتی برای اسلام‌گرایان محسوب می‌شد. حمایت سیاسی از مظلومان و مسلمانان تحت ستم از تکالیف بازیگران اسلام‌گرا چه در قالب احزاب یا گروه‌ها و یا در قالب حکومت محسوب می‌شود. از طرفی اسلام سیاسی اساساً دولت بودگی و ستفالیایی را نفی می‌کند. بر اساس هنجارهای و ستفالیایی دولت شامل قلمرویی سرزمینی است که بر اساس مرزهای متعین سرزمینی از دیگر دولت‌ها جدا می‌شود. اما تقسیمات بر اساس ارزش‌های اسلامی بر حدودهای عقیدتی و ایمانی استوار است. بر اساس ارزش‌ها و مبانی اسلامی دنیا به دو ساحت دارالاسلام و دارالاکفر تقسیم می‌شود. که مبنایی آشکارا معنایی و غیر مادی دارد لذا



جهان اسلام باید حول ایده‌ها و شعاعر وحدت بخش اسلام متحد و یکپارچه شود. از این منظر انقلاب اسلامی ایران چالشی هنجاری برای سیستم وستفالیایی آسیای جنوب غربی بر سر اصل سامان یافتگی سیاسی است (Owen, 2002:206).

اسلام سیاسی از دهه اوایل دهه ۱۹۸۰ که در حیات سیاسی آسیای جنوب غربی با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تجدید حیات یافته است وارد چالشی هنجاری با قواعد و هنجارهای وستفالیایی هویت بخش سیستم نه چندان نیرومند مبتنی بر دولت‌های با حق حاکمیت مطلق آسیای جنوب غربی شده است. اسلام سیاسی متأثر از جمهوری اسلامی ایران تأثیری شگرف بر نظم بین‌المللی آسیای جنوب غربی عربی با تعریف ویژگی‌ها و مشخصه‌های نظام‌های سیاسی مشروع و نظام‌های سیاسی نامشروع داشته است. پیش از این اشاره شد که در نظام بین دولتی وستفالیایی در حال گسترش اروپای غربی عدم مداخله و حاکمیت ملی هنجاری بود که خودمختاری دولت‌های مستقل را مشروعیت می‌بخشید. دولت بودگی در واقع چنین مشخصه‌ها و یا به عبارتی چنین حقوقی را برای دولت‌ها ایجاد می‌کرد. از طرفی اسلام سیاسی متأثر از انقلاب اسلامی ایران کلیه نظام‌های مستقر سیاسی را نامشروع خواند. بر اساس اسلام شیعی، حکومت در عصر غیبت به ولایت فقیه بعنوان ولی امر مسلمین می‌رسد و سایر نظام‌های سیاسی فاقد مشروعیت هستند. آنها نظام‌هایی غاصب محسوب می‌شوند (Monshipuori, 1998:38).

فرماسیون حیات سیاسی اجتماعی بشر دستخوش تطوری تاریخی است. عوامل و متغیرهایی متفاوت بر سامان یافتگی سیاسی اجتماعی بشر تأثیر گذار بوده است. این عوامل سبب شکل‌گیری یا تکوین اشکال مختلف و یا اشکال مشابه هویت بخش به زندگی سیاسی اجتماعی بشر شده است. در دنیای کهن اشکال مختلفی از سازمان‌های سیاسی هویت جوامع بشری را مشخص می‌کرد. تا پیش از ۱۶۴۸، دولت شهرها، شهرهای آزاد، قبایل و ایلات، کلان‌های اجتماعی، امپراطوری‌ها، خلافت اسلامی و کلیسای مومنان مسیحی اشکالی از سازمان یافتگی سیاسی بودند که بشر در بطن آنها هویت خود را تعریف می‌کرد. در ۱۶۴۸ برای اولین بار دولت‌ها بعنوان پدیده‌ای بدیع در تطور سیاسی اجتماعی اروپای غربی پدیدار شدند و بعنوان نوعی از سازمان یافتگی

سیاسی و اجتماعی شناسایی شدند. دولت‌ها از قلمرویی مشخص با مرزهایی معین و تابعین و همچنین حکومت و حاکمیتی به رسمیت شناخته شده تشکیل شدند. دولت ملی مدرن در بعد درونی بوروکراسی مدرن دارد که حکومت را قادر می‌سازد که منابع درونی را استخراج کرده و به خدمت قدرت دولت درآورد. سازو کار دولت مدرن به دولت‌های اروپایی ظرفیت و قابلیت‌هایی شگرف برای درهم کوبیدن دیگر اشکال سیاسی سازمان یافتگی بشر بخشید. گسترش سیستم وستفالیایی به سراسر جهان دولت شهرها، شهرهای آزاد، امپراطوری‌ها و خلافت اسلامی را ناگزیر می‌ساخت که یا در قالب دولت مدرن باز سازمان دهی شوند یا اینکه در برابر دولت‌های مدرن غربی شکست خورده و رو به زوال گذارند. خلافت اسلامی در چارچوب امپراطوری عثمانی از میانه قرن نوزدهم با گسترش هنجارها و قواعد نظام وستفالیایی مواجه شد که تا پس از جنگ اول جهانی به فروپاشی و زوال امپراطوری عثمانی و الغای خلافت اسلامی در جهان اسلام منجر شد. خلافت اسلامی تا آن هنگام به مثابه یک کلیت هویت بخش در متن ارزش‌های اسلامی سازمان‌دهی شده بود. گرچه خلافت اسلامی برای شیعیان نوعی از غضب حکومت و اقتدار سیاسی محسوب می‌شود. اما دست کم در قلمرو پهناور عثمانی در جهان اسلام، خلافت اسلامی منطق هویت بخش امور سیاسی محسوب می‌شد و برای شیعیان نیز خلافت اسلامی بر نفوذ قدرت‌های غیرمسلمان ترجیح داده می‌شد. گسترش نظام وستفالیایی توأم با استعمار و نفوذ دولت‌های استعمارگر اروپای غربی به تجزیه عثمانی و بازتعریف جوامع عرب خاورمیانه در چارچوب الگوی بدیل دولت‌های ملی منجر شد. هنجارها و قواعد قوام بخش نظام وستفالیایی ریشه در ارزش‌های غیر دینی غرب داشت. در خاورمیانه‌ای که از میراث عثمانی متولد شد، شریعت اسلامی بعنوان منشا ارزش‌های سیاسی و اجتماعی قوام بخش هنجارها و قواعدیست که متفاوت و گاهی نیز مغایر و متعارض با هنجارها و قواعد وستفالیایی است. بر این اساس ریشه هویت در ارزش‌هاست و نظام وستفالیایی نتوانسته است مساله هویت سیاسی و اجتماعی جوامع مسلمان را در خاورمیانه عربی حل و فصل کند. از اساسی‌ترین چالش‌های بوجود آمده چالش‌هایی است که برای هنجار حاکمیت ملی دولت‌های عربی در خاورمیانه ایجاد شده است. از طرفی نیز پان عربیسم با گرایشات

سوسیالیستی که برای چندین دهه به نیروی سیاسی در دنیای عرب تبدیل شده بود همچون نظام‌های مشروطه پادشاهی پیش از آن نتوانست مساله هویت و سامان سیاسی آنرا حل کند. از طرفی هجومه نظام وستفالیایی و از طرفی مقاومت شریعت هویت بخش اسلامی سبب شکل‌گیری بحرانی گسترده در هویت جوامع عربی خاورمیانه شد. پس از ناکامی ایدئولوژی‌های راست‌گرا و چپ‌گرای سکولار در خاورمیانه عربی و در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دگرباره جنبش‌های اسلام‌گرا در جوامع اسلامی تقویت شده و رو به رشد گذاشتند. اسلام سیاسی نیز چهره‌های گوناگونی دارد، وهابیت و سلفی‌گری و القاعده امروزه از چالش‌های اساسی برای بیداری اسلامی مبتنی بر اسلام میانه‌رو هستند. در نتیجه تطور تحولات سیاسی اجتماعی خاورمیانه عربی از میانه ۲۰۱۱ خاورمیانه عربی دستخوش بی‌ثباتی و ناآرامی‌های سیاسی شد که سرنگونی رژیم‌های غیر اسلام‌گرا را در تونس، لیبی، مصر و یمن رقم زد. از طرفی نیز ماهیت اسلام‌گرایی جنبش‌های اسلامی منطقه متحول شده است از جمله اخوان المسلمین از بنیادگرایی اسلامی به اسلامی میانه‌رو متحول شده است. گرچه این انقلاب‌ها به شکل‌گیری حکومت‌های دینی در جوامع عربی منجر نشده‌اند اما شریعت اسلامی بر محتوای ساختارهای سیاسی و اجتماعی تاثیرگذارتر شده است.

نتیجه‌گیری

ارزش‌ها و ایده‌های جریان ساز بر شکل‌گیری و چگونگی تکوین رویه‌ها و هنجارها در محیط بین‌المللی تاثیر می‌گذارند، ملی‌گرایی سیاسی به مثابه نیروی قدرتمند بر تطور هنجار حاکمیت ملی مدرن در اروپا تاثیر گذاشت، گسترش نظام بین‌المللی مدرن اروپایی به سراسر جهان گرچه با استعمار همراه بود اما نامشروع شدن و منسوخ شدن استعمار به تکوین دولت‌های ملی مدرن و گسترش حاکمیت ملی در گستره سیستم بین‌المللی منجر شد، حاکمیت ملی از آغاز شکل‌گیری و پدیدار شدن با چالش‌هایی روبرو بوده است این چالش‌ها متأثر از برایندها دیگر هنجارها و نیروهای سیاسی اجتماعی از قبیل ایدئولوژی‌های وحدت بخش سوسیالیسم، لیبرالیسم و اقتصاد بازار بوده است که افتراق ملی دولت‌ها را به چالش گرفته است و سعی در باز تعریف سازمان دهی حیات سیاسی بشر داشته است، در سطوح منطقه‌ای نیز نیروهای معارض حاکمیت ملی را به

چالش گرفته اند، در آسیای جنوب غربی ملی گرایی های قومی از جمله پان عربیسم به عنوان ایدئولوژی وحدت بخش افتراق دنیای عرب در فرماسیون دولت های جداگانه را به چالش گرفته بود، اما پایدارتر از آن ارزش های اسلام سیاسی است که به عنوان ایدئولوژی و نیروی وحدت بخش افتراق ملی جوامع مسلمان را در قالب دولت های حاکم ملی نامشروع تلقی کرده و به کردارها و رویه های رفتاری در بین بازیگران آسیای جنوب غربی قوام بخشیده است که در تعارض با مشروعیت حاکمیت ملی است.

۳۱۱



ارزش‌های
هنجارساز اسلام
سیاسی و چالش
تکوین هنجاری
نظام وستفالیایی در
آسیای جنوب غربی

منابع

- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۰)، مبانی بیناذهنی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران، **مطالعات راهبردی**، سال چهاردهم، شماره اول
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، ژئوپولیتیک و مذهب در نظام بین الملل: راهبردها و تحولات، **ژئوپولیتیک**، شماره ۳.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، **نظریه اجتماعی سیاست بین الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، نشر وزارت امور خارجه
- هینه بوش، ریموند (۱۳۸۵)، «**سیاست‌های هویت در خاورمیانه**» در لوئیس فاست، روابط بین‌المللی خاورمیانه ترجمه احمد سلطانی نژاد، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران.
- هینه بوش، ریموند، (۱۳۸۳)، **سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه**، مترجم گل محمدی، علی، احتشامی انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.

Anderson, John. (2008) "Religion and International relations." **Issues In International Relations**: 207.

Ayoob, Mohammed, (2004), "Political Islam: Image and Reality," **World Policy Journal** 21, no. 3.

Ayoob, Mohammed, (2008), **The Many Faces of Political Islam: Religion and Politics in the Muslim World** (Ann Arbor: The University of Michigan Press)

Baker, Raymond William.(2003), **Islam without Fear: Egypt and the New Islamists**,Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Barber, Benjamin, (1996), **Jihad vs. McWorld: How Globalism and Tribalism Are Reshaping the World** (New York: Ballantine Books).

Bayat, Asef, ed. (2013) **Post-Islamism: The Many Faces of Political Islam**. OUP USA,.

Bayat, Asef. (1996) "The coming of a post-Islamist Society." **Critique: Journal for Critical Studies of the Middle East** 5.9: 43-52.

Bayat, Asef. (2005) "What is post-islamism?." **IsIM Review** 16: 1.

Brock, Joe,(2012), "Special Report: Boko Haram-Between Rebellion and Jihad," **REUTERS**, January 31.

Ehteshami, Anoshirvan (2005), "The Middle East: Between Ideology and Geo-politics", in Mary Buckley and Robert Singh, eds., *The Bush Doctrine and the War on Terrorism*; London Rutledge.

Ehteshami, Anoshirvan and Mahjoob Zweiri (2007), **Iran and the Rise of Its Neoconservatives**; London: I.B Tauris.

Fox, Jonathan, and Shmuel Sandler,(2004). **Bringing religion into international relations**. New York: Palgrave Macmillan.

Halliday, Fred (1987), **The Iranian Revolution and Its Implications**, New Left Review.

Halliday, Fred, (1996), **Islam and the Myth of Confrontation: Religion and Politics in**

Halliday, Fred, (2001), **Nationalism in: Baylis, John & Smith Steve, 2001, The globalization of World Politics: An Introduction To International Relations, London, Oxford University Press.**

Hourani, Albert,(1983), **Arabic Thought in the Liberal Age; 1798-1939**, Cambridge University Press, Cambridge, p. 115.

Monshipouri, Mahmood. (1998) **Islamism, secularism, and human rights in the Middle East**. L. Rienner,.

Osiander, Andreas. (2001) "Sovereignty, international relations, and the Westphalian myth." **International Organization** 55.02: 251-287.

Owen, Roger. **State Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**. Routledge, 2002.

Rashid, A. (2009) **Jihad: The Rise of Militant Islam in Central Asia**, New York: Penguin Books.

Roy, Oliver. (2004). **Globalized Islam: The Search for a new Ummah**. New York: Columbia University Press

Ruggie, John Gerard. "Territoriality and beyond: problematizing modernity in international relations." **International organization** 47.01 (1993): 139-174.

Saravanan, S. "Iran-Iraq relations, 1975-1989: a study of co-operation and conflict." (2014).

- Tamimi, Azzam, and John L. Esposito, eds. **Islam and secularism in the Middle East**. NYU Press, 2000.
- the Middle East** (London: I. B. Tauris).
- uralism, Contestation, Democratization**, ed. Robert W. Hefner. Princeton: Princeton University Press, 87-112
- Waltz, K. N. (2010). *Theory of international politics*. Waveland Press.
- Waterbury, John (2014) "Recent Books: Middle East: The Second Arab Awakening: And the Battle for Pluralism." **Foreign Affairs** 93..
- Waver, Ole (1990), "The Language of Foreign Policy", **Journal of Peace Research**, vol.27.
- Wendt, Alexander E. "The agent-structure problem in international relations theory." **International organization** 41.03 (1987): 335-370.
- White, Jenny B. (2005). "The End Islamism? Turkey's Muslimhood Model." **In Remaking Muslim Politics. Pl**
- Wiktorowicz, Quintan, (2004), Introduction: Islamic Activism and Social Movement Theory, in *Islamic Activism: A Social Movement Theory Approach*, Bloomington, IN: Indiana University Press
- Wendt, Alexander. **Social theory of international politics**. Cambridge University Press, 1999.